

این پژوهش مستخرج از طرح «جایگاه دروغ و الگوهای رفتاری آن در روابط اجتماعی ما» به شماره ۴/۳۰۳۱ مصوب شورای پژوهشی دانشگاه تهران می‌باشد که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

دکتر مرتضی کتبی*

دروغ: پدیده روانی - اجتماعی کلان و کهن

(انگیزه‌ها، ابزارها، صورتها)

چکیده

مادام که انسانها به صورت جمعی زندگی می‌کنند، دروغ به اشکال مختلف در میان آنان رواج دارد. واقعیات عینی به صورت حقیقتهای ذهنی درمی‌آیند و ادراکات نفع‌طلبانه و خودپرستانه را توجیه می‌کنند.

نظام افسانه‌سازی در فرهنگها برای هضم واقعیات دردناک شکل گرفته است. زبان پیوسته بعنوان بستر مساعد برای پردازش دروغ به کار رفته است. دروغی که دلایل و انگیزه‌های فراوان بیرونی و درونی دارد.

از دروغ هجومی و دفاعی (چه به صورت ابزاری، چه کینه‌توزانه) گرفته تا دروغ به خاطر غیرخردی (دوست، گروه، قوم) و دروغهای رایگان و دروغهای نیمه خودآگاه تا دروغهای به خود (انکار تقصیر، انکار حقارت و انکار خطر) و نیز رابطه بین دروغ به دیگری و دروغ به خود، همه و همه به ما نشان می‌دهند که انسانها برای حل مشکلات خود و ادامه حیات به این مبارزه دست می‌زنند. نزاع بین انسانها استعدادهای آنان را در کاربرد ابزارها، از جمله دروغ پرورش می‌دهد. از میان برداشتن دروغ مستلزم پایان بخشیدن به نزاع بین انسانهاست.

مقدمه

دروغ یک پدیده روانی - اجتماعی تازه نیست و با آنکه هیچگاه از نظر زمانی و مکانی دارای کم و کیف یکسانی نبوده است، عمر آن شاید به بلندای عمر زبان و چه بسا به درازی تاریخ حیات جمعی برسد، بطوری که می‌توان گفت همیشه با انسان اجتماعی همراه بوده است.

دروغ مختص به افراد خاصی نیست، زمان و مکان و اندازه و شکل و شرط مشخصی ندارد. قضاوت یکسانی نیز در مورد آن نمی‌شود. دروغ همیشه الزاماً دروغ تلقی نمی‌شود. بسیاری از

* استاد دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

اشخاص طاقت شنیدن حرف حقیقت را ندارند. حقیقت برای بعضی از آنها تلخ است. با بعضی باید حرف حساب را با شوخی و طنز و کنایه و حتی با دروغ گفت. گاهی اثر دروغ از راست بیشتر است. آدم را گاهی مجبور می‌کنند دروغ بگویند، زندگی انسان بی دروغ نمی‌گذرد و صدها جمله از این دست ... آیین‌ها تأیید رفتاری وجدان جمعی‌اند. تا انسان‌ها حیات جمعی دارند دروغ پا برجاست. ما برای این تحقیق از تجربه بیست ساله دوراندن، جامعه‌شناس فرانسوی، یاری گرفتیم که مسأله دروغ را کاویده و به حقایق انکار ناپذیری دست یافته است. ما کار خود را بر اساس فصل‌بندی کتاب او «پایه‌های دروغ» بنا نهادیم و تحول فکری او را با مختصر تغییراتی دنبال کردیم. از افکار و تحلیل‌های او نهایت بهره را گرفتیم و به قالب فکری و نظری خود شکل دادیم و روش‌های خود را برای پیشبرد این پژوهش در ادامه کار سازمان بخشیدیم.

راست، دروغ، زبان

تا نباشد راست کی باشد دروغ آن دروغ از راست می‌گیرد فروغ

مولانا

پرداختن به پدیده جالب و بحث‌انگیزی، مانند دروغ خود به خود ما را به تفکر درباره راست و در نتیجه واقعیت وامی‌دارد و به دادن تعریفی از هر یک از این سه مفهوم مهم حیاتی می‌کشانند. نظریه‌های مختلف روانشناختی اجتماعی در باب شکل‌گیری استعدادهای ادراکی، شناختی و عاطفی انسان به ما می‌آموزند که ذهن و زبان انسان بر پایه تجربه‌های پیشین از یک سو و حفظ منابع حیاتی از سوی دیگر عمل می‌کنند و به ابزارهای مؤثری تبدیل می‌شوند که در منازعه برای بقا به انسان یاری می‌دهند و به برداشتهای از زندگی ویژگی می‌بخشند. حقیقت آدمی از واقعیات زندگی به دروغی تبدیل می‌شود که به رفتارهای کلامی و غیرکلامی او در برابر واقعیت شکل می‌دهد و سراسر زندگی او را می‌پوشاند.

رابطه میان راست و دروغ، ابتدا باید راست را تعریف کرد تا دروغ را شناخت. راست امری بسیار پیچیده و عبارت است از شناختی که ما از واقعیت عینی داریم. پس شناخت ما از واقعیت واحد نیست. قدرت و میزان شناخت ما از اشیاء و انسانها، بر حسب توانمندیهای شخصی و گروهی ما متفاوت است. واقعیت ساده است و همانی است که هست و وجود خارجی دارد. بنابراین تعریف ما از واقعیت هرگز با تعریف شخص دیگری از همان واقعیت همخوان نیست.

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

چنانچه تعریف ما از واقعیت همانی بود که در ذهن دیگران جای داشت، فهم ما از یکدیگر

ساده‌تر می‌بود و رابطه ما انسانها با هم روشتتر و شفافتر می‌شد. فاصله حقیقت‌های انسانی از واقعیت واحد یک اندازه نیست.

بارها پیش می‌آید که حقیقتها از واقعیت آنقدر دور است که اشتباه در نظرها می‌آیند. ما چیزهایی را فرض می‌کنیم که در عمل به اثبات نمی‌رسند و به انتظار ما پاسخ نمی‌دهند. اشتباهات ما از همین جاست. تصاویر ذهنی ما از موجودات بیرون از ما از حد فرضیه‌ها بیرون نیستند. واقعیات آنها را یا تأیید می‌کنند یا نمی‌کنند.

در واقع حقیقت مفهومی ذهنی و نه عینی است. حقیقت ما فقط متعلق به ماست. چنانچه توافق جمعی بر سر حقیقت به وجود بیاید قراردادی است، قراردادی که بر اثر نیاز و میل انسان به تفاهم فراهم آمده و چشم بسته به آنها باورنده شده است. «میل به حقیقت چیزی نیست مگر وظیفه دروغ‌گویی بر طبق قواعد عرفی ثابت و معین، یعنی دروغ‌گویی همراه و همپای گله و به شیوه‌ای که برای همگان الزامی است.» (نیچه، ص ۱۲۷)

ما آنطور که واقعیت را ادراک می‌کنیم توصیف می‌کنیم، آنطور که فکر می‌کنیم ارزش می‌گذاریم و پیوسته برای توصیفها و ارزشگذارهای خود توجه‌هایی داریم و از نظرات خود دفاع می‌کنیم و آنها را حقیقت می‌دانیم.

این موضوع در نزد کودکان که ادراک هنوز شکل نگرفته و متزلزل است بهتر و بیشتر به چشم می‌خورد. کودک فکر خام خود را که حسی است ارائه می‌دهد و به دروغ و راست آن کاری ندارد، چون دروغ و راست را از هم تمیز نمی‌دهد. او تخیل می‌کند، تخیلی که کم و بیش شبیه واقعیت است و از امیال و نگرانیهای آشکار و پنهان او سرچشمه می‌گیرد.

بدیهی است بتدریج که کودک پا به سن می‌گذارد، با واقعیات رو به رو می‌شود و حقیقت او از هر واقعیت شکل می‌گیرد و دروغ را از راست تشخیص می‌دهد، به نقش زبان در کاربرد دروغ و راست پی می‌برد و رابطه بین دروغگو و مخاطب او را می‌فهمد.

حقیقت در انسان بالغ بر حسب جایگاه اجتماعی او شکل می‌گیرد. در سطوح پایین اجتماعی حقیقت بیشتر به نفع دفاع شخصی در اذهان نقش می‌بندد، «تا آنجا که هر فردی می‌خواهد خود را در برابر تعارضات دیگران حفظ کند، تحت شرایط طبیعی، عقل یا قوه تفکر را عمدتاً به قصد دورویی و ریا به کار می‌گیرد». و کمی دورتر «عقل، در مقام ابزار بقای فرد، قوای اصلی خود را با دوروییها و ریاکاریها شکوفا می‌سازد که خود سلاح اصلی ضعفا و افراد بی‌رمق در مبارزه برای بقا است؛ هنر دورویی در آدمی به اوج خود می‌رسد و به شکل هنر فریب، هنر چاپلوسی، دروغ، افسونگری، غیبت، بدگویی، ظاهرسازی، لاف و گزاف بی‌پایه، نقاب به چهره زدن، پنهان شدن

در پس عرف و سنت، نقش بازی کردن برای خود و دیگران... (نیچه، ص ۱۲۲) ظاهر می‌شود. همه این رفتارها، رفتارهای زندگی است و حقیقت انسانها. مرز بین راست و دروغ روشن نیست. تعریف دروغ در ذهن بسیاری از انسانها مبهم است. اصولاً دروغ برای آنها در برابر راست قرار نمی‌گیرد، بلکه نوعی ابتکار و ابداع است که به موازات آن شکل می‌گیرد. عده‌ای اساساً حذف دروغ را از صحنه روابط به هر دلیل غیرممکن می‌دانند، چون دروغ را برای مبارزه در راه زندگی ضروری می‌شمارند. این عده احساس تقصیر را برای دروغگو مجاز نمی‌دانند.

در واقع، راست در نظر بعضی از انسانهای عملگرا محدود به اوضاع زمانی و مکانی می‌شود و جایگاه همیشگی و دائمی خود را از دست می‌دهد. بنابراین می‌توان آن را تحت شرایط مختلف و به صورتهای متفاوت ارائه داد و به آن سازمان بخشید یا از کنار آن گذشت.

راست و دروغ از نظر زبانشناختی، معمولاً رابطه در انسان بیشتر به لباس کلام در می‌آید تا در قالب سکوت و حرکت و نگاه و سایر رفتارها. کلمات در انسان ناطق جای حرکات را در حیوان می‌گیرد. پزشک می‌خواهد با بیمار حرف بزند، قاضی می‌خواهد دفاع متهم را بشنود، معلم میل دارد شاگرد سخن بگوید و والدین بی‌صبرانه منتظرند طفل زبان باز کند. انسانها با زبان انسانند و با زبان بهم پیوند می‌خورند. دروغ نیز معمولاً کلامی است. مطالعه دروغ در انسان از راه مطالعه زبان بخوبی میسر می‌گردد.

کاربرد زبان به صورت قراردادی است. همه مردم دنیا به یک زبان تکلم نمی‌کنند. زبان محصول و پدیده‌ای فرهنگی است. در پشت هر واژه واحد معانی مختلف نهفته است و معناها با واقعیت واژه‌ها همخوانی ندارند و هریک با جنبه‌ای از واقعیت متداعی‌اند و همانگونه که گفته شد حقیقت انسانها را می‌سازند. از این رو توافق جهانی بر سر قراردادها وجود ندارد و بنابراین هیچگونه نظام ارتباطی مطلق نمی‌تواند بین انسانها برقرار شود، زیرا همیشه کلمات واحد معانی واحد ندارند.

انسانهای متعلق به فرهنگ واحد بیشتر از انسانهایی که به فرهنگهای متفاوت متعلق هستند، همفهمی دارند، چون از قرارداد واحدی پیروی می‌کنند. با وجود این، حتی در فرهنگ واحد و یکدست نیز همیشه واژه‌ها دارای یک معنا نیستند. گاهی انسان از این وضعیت مبهم و ناروشن استفاده می‌کند و با زیر پا گذاشتن قرارداد کلمات را به بازی می‌گیرد. او با کلمات هست را نیست و نیست را هست می‌کند. او به دو دلیل امکان این کار را پیدا می‌کند: (۱) واژه‌ها با مفاهیمها همیشه همخوانی ندارند، مثلاً همیشه دوستی در ذهن من با دوستی در ذهن او یکی نیست یا همیشه حقیقت ما حقیقت شما نیست. (۲) کلام بتنهایی دلیل وجود یا عدم چیزی نیست و نشان

نمی‌دهد، چیزی که از آن سخن می‌رود، وجود دارد یا نه، مثلاً وقتی من می‌گویم ثروتمند هستم، معلوم نیست آن ثروت وجود دارد یا نه، وقتی می‌گویم سرم درد می‌کند معلوم نیست راست می‌گویم یا دروغ.

به این ترتیب بازی با کلمات امکان‌پذیر می‌شود و دلیل وجودی کلمات از آنها سلب می‌گردد و دروغگو قادر است زبان را به تباهی بکشد. در اینجا است که دروغ با زبان ارتباط پیدا می‌کند و مطالعه یکی مطالعه دیگری را الزام‌آور می‌سازد.

پژوهشگر باید میزان این ارتباط را از طریق مطالعه صورتهای مختلف دروغ روشن کند. تا چه حد دروغ با زبان ارتباط پیدا می‌کند؟ در مرحله بی‌زبانی می‌توان از حیوانات و از اطفال زبان بسته نام برد: حیوانات برای دفاع از خود یا حمله به حیوانات دیگر خود را پنهان می‌کنند و با قلب خبر طرف منازعه را فریب می‌دهند و به عبارت دیگر علاماتی را که قضاوت طرف منازعه بر اساس آنها، شکل می‌گیرد، بهم می‌ریزند و این همان فرآیند دروغ است. اطفال نیز هنگامی که متوجه می‌شوند گریه گرسنگی مادر را به بالین آنها می‌کشاند، تنهایی را هم بهانه می‌کنند و گریه سر می‌دهند تا مادر به بالین آنان بشتابد (مرحله من ذهنی نسبت به مرحله من عینی: بالدوین).

انسانهای بزرگتر کلام را به کمک می‌گیرند و دروغ از راه زبان راحت‌تر انجام می‌پذیرد آنها مالشان را پنهان می‌کنند و در اختیار دیگران قرار نمی‌دهند و به یک کلمه اکتفا می‌کنند و می‌گویند «ندارم».

دروغ در روابط شخصی، در خانواده‌ها، جامعه‌ها، فرهنگها و در رویدادهای تاریخی همیشه مورد استفاده قرار گرفته است. جنگها را مثال بزنیم: بیانیه‌ها و اعلامیه‌های جنگی اغلب به منظور تضعیف روحیه دشمن و تقویت روحیه خودی تنظیم می‌گردند، اتهامات، امان‌نامه‌ها، اخبار و شایعات اغلب پایه‌های درستی ندارند و در باطن آنها نوعی نادرستی نهفته است. بعضی از رفتارها نیز به منظوری جدا از ظاهر آن صورت می‌گیرد؛ نیرنگهای تاکتیکی، فرارهای نمایشی، حملات بی‌پشتوانه، آرایش‌های کاذب، به کارگیری آمبولانس برای حمل سرباز و نصب پرچم صلیب سرخ بر فراز مخازن سلاح، همه برای باوراندن واقعیهایی است که وجود ندارند.

این نوع دروغ در عین حالی که دشمن را گمراه می‌کند، زبان انسانی و علائم و نشانه‌های ارتباطی را نیز بهم می‌ریزد. دروغگویی معمولاً با صرفه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین راه حل است. وقتی واقعیت از نظرها پنهان است یافتن راه حل برای فرار از دشواری دشوار نیست.

برای مطالعه زبان به عنوان ابزار دروغگویی به کارکردهای اصلی زبان می‌پردازیم:

۱) کارکرد خبری. زبان در بیشتر موارد کار انتقال خبر به معنای وسیع کلمه را انجام می‌دهد. انتقال سالم خبر هنگامی صورت می‌پذیرد که خبر راست باشد. درستی خبر سه شرط دارد: الف) خبر دهنده، خبر درست را بداند؛ ب) قصد انتقال درست آن را داشته باشد؛ پ) زبان فرستنده و گیرنده خبر واحد باشد.

گیرنده خبر پیوسته در جستجوی خبر درست است. به همین دلیل به دنبال کسی می‌رود که خبر درست را در دست داشته و خود او درست کار باشد و زبان او را بفهمد.

دهنده خبر برعکس در عین حالی که به درستی خبر توجه دارد می‌خواهد راه و نظر و تفسیر خود را به گیرنده خبر القاء نماید. در اینجا است که دیگر درستی یا نادرستی خبر معنای خود را از دست می‌دهد و تسلط فکری و قدرت نمایی، اهمیت پیدا می‌کند. از این رو زبان به همان میزان که قادر است خبر را بدرستی انتقال دهد، می‌تواند آن را نادرست به کار برد.

۲) کارکرد اندیشه‌سازی. زبان خبر را پردازش می‌کند و به این وسیله فکر گیرنده خبر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این کار را به یاری تفسیر و تحلیل خبر انجام می‌دهد. خبر برای آنکه برای گیرنده آن معنی داشته باشد باید در قالب فکری و زبانی او ریخته شود. به این دلیل است که خبر سیاسی (واقعه) واحد است و به شکل معینی اتفاق افتاده، ولی به صد صورت مختلف در رسانه‌های گروهی دنیا عرضه می‌شود. به این ترتیب تفکر در گیرنده خبر به وسیله زبان شکل می‌گیرد. فکر به زبان نیاز دارد، گویانکه به آن محدود نمی‌شود، چون تجربه و مفاهیم پیش از کلمات وجود دارند. همیشه فکری است که انسان به زبان می‌آورد. اگر انسان فکر نداشت نیازی به زبان هم پیدا نمی‌کرد.

ما در اینجا با توانایی زبان به عنوان ابزار شکل دهنده و سازنده اندیشه روبه‌رو هستیم. برای ایجاد فکر در انسانها یا ایجاد تغییر شکل در فکر آنها، راه تحلیل (به وسیله زبان) پیوسته باز است. سخن را هر طور لازم بدانیم در دهان می‌چرخانیم. «خوراک زبان می‌تواند بهترین یا بدترین خوراکها باشد.» زبان، فیچی خیاط است که پارچه را برای هر پیکری به جامه تبدیل می‌کند.

۳) کارکرد تغییر دهندگی. زبان ابزار تغییر دهنده اندیشه نیز به حساب می‌آید. سخن، چه راست و چه دروغ، همیشه تأثیرگذار است.

تأثیر زبان به دو صورت گذارده می‌شود: آشکار (نصیحت و دستور و خواهش) و پنهان (تبلیغ غیرمستقیم و تلقین). در هر دو صورت سخن فرمانی است که صادر می‌شود، چه با خشونت چه با عطف. تاریخ تربیت و نظام تشویق و تنبیه در فرهنگها زبان ویژه خود را دارد. فرمانده همان سخنگوست (معلم، پدر، رئیس) و فرمانبر همان شنونده (شاگرد، فرزند،

مرئوس). گابریل تارد می‌نویسد: «زبان در اصل عمل یک سویه و مسلط بوده، بعدها کارکرد ارتباطی خود را بین دو طرفی که ظاهراً مساوی هستند پیدا کرده است» و سپس اضافه می‌کند: «بهمین دلیل، همه یا بلد نبوده‌اند حرف بزنند یا حق حرف زدن نداشته‌اند. این کار مخصوص نخبگان بوده است.» (Tarde, 1994, p. 223).

سخن به هر صورت آن، ادبیات، سیاست، افسانه و قصه، نفرین و دعا، دستور است و تأثیرگذار و از این رو عملی است جادویی. تاریخ انسانها گواهی می‌دهد که آنها سخن را نه فقط به عنوان وسیله برقراری ارتباط خود با دیگران، بلکه قبل از هر چیز به عنوان عامل تغییر واقعیت و ابزار کنش به کار گرفته‌اند.

به همین دلیل است که این کارکرد زبان برای فهم دروغگویی ضروری است. چنانچه هدف تأثیرگذاری بر دیگری باشد و نه انتقال خبر به او، آن گاه دروغ توجیه پذیر می‌شود.

۴) کارکرد پیمانی یا قراردادی. در رابطه قبلی فرمان حاکم بود، در اینجا پیمان. فرمان داده و برده می‌شود، ولی پیمان سازمان عادلانه قدرت با رضایت طرفین است. پیمان چه به صورت شفاهی (اعتبار موی سبیل به عنوان قول بازاری در قدیم) و چه به صورت کتبی (دقاتر رسمی قضایی) برای جلوگیری از تجاوز و دروغگویی است. مقاله‌نامه‌ها و قراردادهای با دقیقترین واژه‌ها تنظیم می‌شوند تا امکان تعبیر و تفسیر آنها به حداقل تنزل یابد، زبان آلوده پالوده گردد و قلب و عهدشکنی راه نیابد.

۵) کارکرد بیانی. می‌گویند زبان برای بیان است. بیان چه چیز؟ بیان نیاز، نوزاد فریاد می‌کشد تا گرسنگی خود را اعلام بدارد، بعداً فریاد می‌کشد تا به چیز دیگری دست بیابد. در اینجا است که فریاد او (بیان) جنبه انتفاعی پیدا می‌کند. همین بیان است که در سنین بالاتر به ابزار نفع طلبی مبدل می‌شود. سخنگو سخن می‌گوید تا برای او کف بزنند، شیرین تر سخن می‌گوید تا بیشتر برای او کف بزنند. فقیر ناله می‌کند تا برای او دل بسوزانند، بیشتر ناله می‌کند، بیشتر دل می‌سوزانند. میزان واکنش به شدت کنش بستگی دارد. در اینجا زبان یا بهتر بگوییم بیان ابزاری می‌شود که به کار درمان همه دردها می‌آید. درد تخلیه آلام: دانش آموز همه چیز مدرسه را به خانه می‌برد و همه چیز خانه را در مدرسه تعریف می‌کند؛ درد اثبات خود به دیگران و به خود: همین دانش آموز انشاء می‌نویسد که مورد تشویق قرار بگیرد و خود را محک بزنند. اگر انسان برای موجودیت خود شاهد نمی‌گرفت شخصیت او شکل نمی‌یافت. اگر ما کارهای خود را برای دیگران بازگو می‌کنیم، برای آن است که برای خود شاهد بگیریم. زبان ما وسیله‌ای برای شناساندن ما به دیگران است. درست در همین جاست که نیاز ما به شناساندن خود به دیگران، ما

را به طرف فریب دادن دیگران و نیاز ما به شناساندن خود به خودمان، ما را به سوی فریب دادن خودمان می‌کشاند.

بدین ترتیب در می‌یابیم که کاربردهای پنجگانه زبان به عنوان ابزار، امکاناتی در اختیار انسان هوشمند قرار می‌دهد که بهره‌گیری از آنها می‌تواند بی‌پایان باشد. در چنین شرایط مساعد و سهل‌الوصولی نباید انتظار داشت که سخن انسانها همان چیزهایی باشد که هست یا همیشه با راستی و راست خواهی همراه باشد.

تکیه بسیار بر راست اندیشی و راست‌گویی و راست خواهی و راست‌کرداری در ادیان و از جانب مصلحان جهان در طول تاریخ به دلیل آسانی و زشتی دروغ بوده است.

دلایل دروغ‌گویی

دروغ کژ راه‌ای است که مشکلی را به طور موقت حل می‌کند. مطالعه دلایل دروغ‌گویی ما را از یک سو به بررسی انگیزه‌ها و علل آن که همانا اهداف آن است می‌کشاند، از سوی دیگر به تفکر در مورد مشکلاتی که اشخاص دروغگو برای حل آنها دروغ می‌گویند، وامی‌دارد؛ مثلاً هدف کسی که ثروت خود را پنهان می‌دارد حفظ مال است و مشکلی که سر راه دارد میل دیگران به تصاحب آن از راه وام خواهی و سرقت و مالیات.

هدف دروغ معمولاً روشن است، ولی مشکلی که دروغگو خود را با آن رو به رو می‌داند ممکن است خیالی و فرضی و در نتیجه اشتباه باشد. به همین دلیل باید گفت که تعداد بیشماری از دروغها بیهوده گفته می‌شوند؛ زیرا خطراتی که دروغگو تصور می‌کند وی را تهدید می‌نمایند اساس واقعی و درستی ندارند. برعکس، انگیزه‌های دروغ‌گویی ممکن است متعدد باشند و به همین دلیل پیچیده‌تر، مثلاً شخص دروغگو نمی‌خواسته دوستش را ناراحت کند، میل نداشته مورد مؤاخذه یا حتی دستخوش کنجکاویها قرار گیرد، قصد او گمراه کردن و در نهایت آزار دیگری بوده یا به علت لذتجویی دست به این کار زده است. فراموش نکنیم که ممکن است بیش از یک انگیزه، شخص را به دروغ‌گویی تهییج کند.

چه بسا اتفاق می‌افتد که دروغگویان قصد دروغ‌گویی ندارند و اصلاً فکر نمی‌کنند دروغ می‌گویند یا مرز بین واقعیت موجود و حقیقتی را که از آن دارند، نمی‌بینند و به طور ناخواه و رایگان دست به این کار می‌زنند.

دروغ هجومی و دفاعی

ابتدا باید گفت که دروغ با خشونت تفاوت دارد زیرا نه ضرب و جرحی در کار است و نه توهین و تهدیدی. پس چرا دروغ می‌گوییم؟ تنها به این دلیل ساده که می‌خواهیم فکر و رفتار طرف خود را به نفع خود تغییر بدهیم. پس راهی را که انتخاب می‌کنیم یک هدف دارد ولی با سه روش پیموده می‌شود: روش هجومی، روش دفاعی - هجومی و روش دفاعی.

۱) روش هجومی. هجوم و حمله ممکن است برای دفع خطر، رفع بیعدالتی و مبارزه با پلیدی و پلشتی باشد. در این صورت کنش هجومی مشروعیت پیدا می‌کند. دروغهایی که حالت تهاجمی دارند خود بر دو نوعند: یا ابزار حمله هستند یا خود خصمانه و کینه‌توزانه‌اند: دروغهای ابزاری: برای تأمین منافع شخصی گفته می‌شوند و بسیار متداولند و در هر گونه معامله‌ای بنحوی وجود دارند؛ مثلاً در کسب و در سیاست. در این موارد راستگویی ساده لوحی محسوب می‌شود. دروغهای کینه‌توزانه: جنبه ابزاری پنهان دارد و به صورت ضربه‌ای در می‌آید که یا بطور مستقیم به حریف وارد می‌شود (دشنام) یا خنجروار که از پشت به او زده می‌شود (تهمت و غیبت). در هر دو صورت جنبه خشونت دروغ بیشتر می‌شود و اغلب ناتوانی و بیچارگی دروغگو را نشان می‌دهد.

۲) روش هجومی - دفاعی. جامعه‌های انسانی معمولاً برای جلوگیری از تجاوزات و ثبات بخشیدن به روابط به وضع قواعد و قوانین دست می‌زنند و هر گونه انحراف از آنها را تنبیه می‌کنند. این وضعیت خود عاملی برای دروغ می‌شود. هر کس برای تبرئه خود از گناه و فرار از مجازات می‌تواند به دروغ متوسل گردد. این رفتار به ظاهر دفاعی در نهایت حمله به نظم اجتماعی و تشویق به قانون شکنی است.

علاوه بر میل به بی‌گناهی، میل به موفقیت نیز در همه انسانها وجود دارد. این میل از بدو طفولیت در آنها ایجاد شده و به همراه آن فروتنی و تواضع نیز به آنها آموخته شده است؛ اما می‌دانیم که بنابر قاعده طبیعی، ضعیف محکوم به فناست. درست است که کمک به فقرا ارزش اجتماعی تلقی می‌شود، ولی انسانها و بانکها به اغنیا وام می‌دهند یا به کسانی وام می‌دهند که پشتوانه مالی و ضامن معتبر داشته باشند. نه تنها فقرا به فقر خود خو می‌گیرند، بلکه همه عادت می‌کنند فقیر را فقیر ببینند و او را «تا حدی» یاری دهند و همان یاری محدود را کافی بدانند. در چنین شرایطی طبیعی است که هر یک از ما خود را بالاتر از آنچه هست نمایش دهد و غنی تر از آنچه هست بنمایاند و به اصطلاح «با سیلی صورت خود را سرخ نگه دارد».

البته این رفتار به دو حالت می‌تواند ظاهر گردد: دروغ برای کسب منزلت فراتر و دروغ برای

اجتناب از موقعیت فروتر.

۳) روش دفاعی. اولاً دروغ ممکن است به علت حجب و حیا گفته شود. در اینجا حجب و حیا دیگر انگیزه دروغگویی نیست بلکه دلیل آن است. حجب در شرایط متعدد و به صورت مختلفی ظاهر می‌گردد؛ در برابر بزرگتر، در مقابل طرف معامله، در کنار دوست و همسر و در نهایت می‌توان گفت به تعداد شرایطی که در آن احساس شرم و حیا وجود دارد، دروغ هم وجود دارد، ولی به طور کلی بهتر است بگوییم این نوع دروغها برای فرار از تسلط حریف به کار می‌رود.

از آنجا که برخی از این دروغها از روی ترس گفته می‌شود، غیر ارادی هستند؛ ولی در مجموع دفاعی نام گرفته‌اند، گو این که حتی بعضی از دروغهای «آشکارا ناشی از ترس» نیز ریشه‌های پرخاشجویانه دارد که جای بحث آن در این جا نیست.

ثانیاً دروغ ممکن است برای حفظ شخصیت و آبرو نیز گفته شود. بسیاری از کمسالان به این روش متوسل می‌شوند تا از نفوذ رقیب در وجود و شخصیت خود جلوگیری کنند و این کار الزاماً برای پوشاندن عملی یا نیتی انجام نمی‌گیرد، بلکه صرفاً برای حفظ «خود» صورت می‌پذیرد. خودی که هنوز شکل نگرفته، خودی که هنوز نامطمئن است، خودی که ضعفها و قدرتها در آن نهفته است، خودی که امیال و بیمها، نیتها و حرکتها در آن جای گرفته است. این نوع دفاع حالت پیشگیرانه دارد، دفاعی است که موضوع آن چندان روشن نیست. دفاع در برابر قضاوت دیگران است، دفاع در برابر اطلاعاتی است که دیگران می‌توانند از ما به دست آورند و همانقدر تقصیرها و گناهان و ضعفهای ما را بر ملا سازند که امیال ما را، در اینصورت به ابزاری برای تخریب ما تبدیل شوند.

رازهای ما همه چیز ما هستند، افشای آنها به تزلزل شخصیت ما خواهد انجامید. حفظ شخصیت در دوره‌های بحرانی شباب و به طور کلی در دوره‌های مختلف زندگی، در وضعیتهای خاص، در تماس با افراد و گروههای متفاوت اهمیت خاص پیدا می‌کند.

در پایان می‌توان افزود که دروغ در مجموع نه فقط برای پوشاندن خود از چشم کنجکاو دیگران است، بلکه برای نمایاندن خود در برابر نگاه دیگران نیز هست؛ اولی برای اجتناب از خشونت و پرخاشگری و دومی به امید کمک و دوستی او به کار گرفته شود.

دروغ به خاطر دیگران. یک فکر غالب در مورد دروغگویی این است که دروغ همیشه بد نیست و گاهی به نفع شنونده آن نیز هست؛ دروغ برای نرنجاندن دوست، دروغ برای دفاع از حق، دروغ برای حفظ تعلق و قومیت، ...

دروغ برای دلجویی دوست. مقدمتاً فرض را بر این بگذاریم که در پشت این نوع دروغها،

خودخواهی، یعنی اجتناب از دردرس از یک سو و نیت ساده کردن زندگی از سوی دیگر، در بین نباشد. حال باید گفت آیا در شرایطی که شنیدن واقعیتهای تلخ دشوار است، باید آنها را به زبان آورد یا نه؟ بسیاری از ما همیشه می‌خواهند حقیقت را چه تلخ و چه شیرین در مورد خود بدانند. اینان دروغ پزشک به بیمار محکوم به مرگ را می‌پذیرند، ولی همین دروغ را در مورد خود قبول نمی‌کنند.

انسانها عموماً دوست ندارند فریب بخورند و آن را دست کم نشانه فهم غلطی می‌دانند که دیگران از آنها دارند؛ مثلاً چنانچه بیماری آنها را از نظرشان پنهان بدارند، به این دلیل است که آنان را قادر به تحمل شنیدن آن ندانسته‌اند یا به علت آنکه درد علاج ناپذیر می‌نموده یا برای بیم از واکنش منفی بیمار در کاری بوده است. به هر حال، بر حسب آنکه بیماری علاج‌پذیر یا علاج‌ناپذیر باشد، مسأله تفاوت می‌کند. ویژگیهای اساسی دروغ مصلحت‌آمیز عبارتند از:

(۱) هنگامی که ما به این نوع دروغ مبادرت می‌ورزیم بیشتر به تأثیر حرف خود می‌اندیشیم تا صحت آن، مثلاً وقتی به بیمار رنگ پریده‌ای می‌گوییم «حالت بهتر شده» خبر غلطی را به او می‌دهیم؛ زیرا فکر می‌کنیم او از خود خیر بیشتر بهره می‌برد تا از صحت آن؛ پس ما به دنبال حقیقت واقع نبوده‌ایم بلکه به راهی رفته‌ایم که به مراتب پیچیده‌تر است؛ زیرا به واکنش روانی بیمار بیشتر از حال واقعی او اهمیت داده‌ایم. در اینجا، حرف برای ما وسیله تأثیرگذاری است نه بازتاب واقعیت. (۲) هنگامی که ما به این نوع دروغ دست می‌زنیم طرف خود را نابالغ یا حقیر می‌پنداریم، زیرا برای او تصمیم می‌گیریم و اعلام می‌کنیم که ما منافع او را بهتر از خود او تشخیص می‌دهیم. در اینجا هر چه هم نیت شخص دروغگو صادقانه باشد رابطه فیما بین رابطه نامساوی است و حرف او حکم دارو را برای طرف پیدا می‌کند. آنها نیز دیگر دو دوست نیستند بلکه حکم پزشک و بیمار را پیدا می‌کنند: بیماری که تشخیص واقعی دردش را از پزشک طلب می‌کند و پزشکی که به او مسکن می‌دهد.

در مجموع فرض ما در دو مورد بالا بر این پایه استوار بود که دروغگویی برای مصالح دوست و صرفاً بر اساس نفع او انجام گرفته نه منافع شخصی خود، ولی باید بدانیم که در چنین موارد، دو نوع احساس غلبه دارد: احساس قدرت، زیرا دروغگو سرنوشت دوست خود را به دست می‌گیرد و او را تا حد ضعف پایین می‌آورد و احساس نگرانی؛ زیرا وقتی او واقعیت را پنهان می‌کند ارتباط خود را تا حدودی با دوست خود قطع می‌کند. به هر حال، تساوی رابطه که شرط دوستی است در هر دو صورت موقتاً به هم می‌خورد.

دروغ برای دفاع از دوست. در اینجا دروغگویی نه برای اجتناب از رنجاندن کسی، بلکه به

دلیل دفاع از او صورت می‌گیرد و دو حالت مختلف پیدا می‌کند: دروغ برای نجات زندگی دیگری گفته می‌شود (دروغ‌گویی به دشمن در مورد فرار یک زندانی) که در این صورت و سواسی در کار نیست، ولی مشکل همچنان حل نشده به جای خود باقی است یا دروغ برای جلوگیری از بی‌آبرویی کسی که در معرض اتهام قرار گرفته، گفته می‌شود که در این صورت مسأله پیچیده‌تر می‌گردد؛ زیرا قواعد گروهی به سخره گرفته شده است.

در مورد دوم سه نوع واکنش را می‌توان پیش‌بینی کرد: ۱) دفاع از دیگری با آگاهی به پیامدهای ناگوار آن؛ ۲) دیگری مورد اعتماد دوست واقعی است که دیگر نیازی به دروغ‌گویی برای دفاع از او وجود ندارد، چون او از هرگونه ضعفی مبرا است؛ ۳) دفاع بدون قید و شرط به صرف دوستی که این خود به نحوی دفاع از خود است و به مبحث قبلی برمی‌گردد.

دروغ برای دفاع از گروه. تحقیقات نشان داده‌اند که اهمیت دفاع از گروه در ذهن بسیاری از مردم بمراتب کمتر از دفاع از دوست است. با این که این امر مسلم به نظر می‌رسد، باید تحقیقات را در کشورهای مختلف، در زمانهای مختلف یا جامعه‌های آماری مختلف انجام داد تا بتوان به نتایج جدی‌تر دست یافت. در کل می‌توان گفت که چهار نوع گروه، دروغ گفتن شخص را تسهیل می‌کنند. ۱) گروه‌های مورد تهدید: گروه اسرا و مقاومتین که از تقدس برخوردارند؛ ۲) گروه‌های اقلیت: معمولاً این گروه‌ها مورد حمایت واقع می‌شوند. چون در جامعه حقوق مساوی با دیگران ندارند؛ ۳) گروه‌های حاکم: اعضای این گروه‌ها برای حفظ برتری (اخلاقی، هوشی و حرفه‌ای) خود و اثبات حقانیت خود و نیز پوشاندن نقاط ضعف خود به دروغ متوسل می‌شوند؛ ۴) خانواده. آبروی خانوادگی ایجاب می‌کند که معایب اعضاء پوشانده و محاسن آن مطرح گردد. فلان بیماری ارثی پنهان نگه داشته می‌شود، توقیف یک عضو یا سفر مشکوک او به یک نقطه از نظرها مخفی می‌ماند و ...

به‌طور کلی دروغ‌هایی که برای دفاع از گروه گفته می‌شوند، ممکن است دو حالت داشته باشند: اعضای گروه باهم اتفاق و همبستگی دارند. در اینجا همانگونه که در مورد دفاع از دوست دروغ گفته می‌شد، عمل می‌شود. اعضای گروه با هم اتفاق و همبستگی ندارند و فقط به علت شباهتها و اشتراک منابع به هم وابسته‌اند. در این صورت دروغ برای دفاع شخصی گفته می‌شود، با این تفاوت که گروه ابزارهای هجوم یا دفاع را در برابر گروه‌های رقیب به دست عضو می‌دهد. دروغ‌های تجسسی. گاهی دروغ نه برای باوراندن چیزی به کسی برای مدت مدیدی گفته می‌شود، بلکه از آن جهت گفته می‌شود که شخص با پنهان کردن نیت خود در پی آن است که وضع روحی حریف را بسنجد و این همان چیزی است که عوام می‌گویند: «فلانی خودش را به

آن راه زده است». دروغهایی از این دست در شرایط بسیار متفاوتی به کار گرفته می‌شود:
- در معاملات، مشتری ادعا می‌کند قیمت کالا را نمی‌داند تا بفهمد که کاسب تا چه میزان از بی‌اطلاعی او سود می‌برد؛

- در روابط عاطفی، پسر عاشقی برای دستیابی به میزان علاقه معشوق به او می‌گوید قصد دارد با فلان دختر ازدواج کند. باین ترتیب چنانچه با بی‌تفاوتی دختر روبه‌رو شود لااقل غرور خود را زیر پا نگذاشته و شاید هم از ضربه شکست بعدی گریخته است؛

- در تبرئه خود: متهم ابتدا همه چیز را انکار می‌کند تا بداند دقیقاً گناه او را در چه چیز یا چیزها می‌دانند. آنگاه ممکن است همه یا بخشی از آنها را بپذیرد. باین ترتیب از شر گناهان دیگری که مرتکب شده و پلیس از آن بی‌خبر مانده خلاصی یافته است؛

- برای اجتناب از آزار دیگران. کسی به غلط از عیب کسی تمجید می‌کند تا میزان بستگی او را به این عادت ارزیابی نماید. چنانچه علاقه چندانی در او ندید، به او نصیحت می‌کند که از آن کار خود دست بردارد.

دروغهای تجسسی به درد کارهای مختلف می‌خورد. بعضی آنها به نیازهای شخصی پاسخ می‌گویند و بعضی دیگر در راه خدمت به دیگری به کار گرفته می‌شوند. معمولاً هدف فوری این گونه دروغها کسب آگاهی است، اما دلیل واقعی آنها بازیگری است. دروغگو خود را بازیگری می‌پندارد که در صحنه با سایر بازیگران ناچار به بازیگری شده است.

بعضی این قبیل دروغها را بدترین نوع آن می‌دانند چون کشف آنها دشوارتر از کشف سایر دروغها است؛ بعضی دیگر آنها را زیرکانه و حتی قابل ستایش می‌دانند و به کار نگرفتن آنها را دلیل کم‌هوشی و بی‌دست و پایی می‌شمارند.

سه دسته اشخاص از این نوع دروغ استفاده می‌کنند: (۱) آنهایی که از این کار لذت می‌برند و برای آنها دو فایده دارد: یکی اینکه به اطلاعاتی دست می‌یابند که در برابر آن بهایی نمی‌پردازند و به این وسیله به ارزانتترین وجه ممکن برنامه خود را به اجرا درمی‌آورند؛ دوم اینکه از کار خود احساس قدرت بسیاری می‌کنند و به وجد می‌آیند، زیرا اشخاصی را به بازی گرفته و به حرف می‌کشند بی‌آنکه این اشخاص به عواقب گفته‌هایشان اندیشیده باشند. (۲) آنهایی که فکر می‌کنند دیگری، مانند خود آنها براحتی حقیقت را نمی‌گوید، بنابراین وی را سؤال پیچ می‌کنند تا به حقیقت او دست بیابند. (۳) آنهایی که به اصطلاح زرنگی به خرج می‌دهند و با پیش‌بینی پاسخها به پرسشهای خود جهت می‌بخشند تا آنچه را که مایلند با حداقل پرسش و بی‌آنکه خود اطلاعی بدهند، به دست آورند. دیپلماتها از این دسته‌اند.

دروغهای رایگان. بسیاری از مردم دروغ گفتن را فقط به عنوان مزاح و برای لذت شخصی پیشه می‌کنند و قصد فریب کسی را ندارند، چه ممکن است این کار را با بهترین دوست خود نیز انجام بدهند. این نوع دروغگویی را می‌توان «رایگان» نام نهاد.

در این کنش، لذت شخصی کنشگر و احتمالاً کسانی که شاهد آن هستند فراهم می‌شود. در اینجا دو سبک گفتاری به کار گرفته می‌شود: از یک سو مبالغه در جهت واقعیت و از سوی دیگر افزودن شاخ و برگ به واقعیت.

مبالغه. مبالغه در جهت واقعیت به دو چیز بر می‌گردد: به محیطی که واقعه در آن اتفاق افتاده و به طبیعت واقعه. این مبالغه با کمی تخیل و براحتی انجام‌پذیر است. منظور از محیط، فضای گروهی است که دروغگو و مخاطب او هر دو عضویت آن را دارند و برای خودنمایی و جلب توجه مناسب است، مانند کلاس درس، مجلس مهمانی، اکسپرتی و ورزشی و از این قبیل، ... منظور از طبیعت واقعه این است که بعضی از وقایع برای تغییر شکل یافتن مستعدتر از وقایع دیگرند و بهتر می‌توانند موضوع شوخی، سرگرمی و کنجکاوی قرار بگیرند.

در شرایط بالا شخص دروغگو معمولاً نه تنها مورد نکوهش قرار نمی‌گیرد، بلکه از او تمجید هم می‌شود و شخص از کرده خود خوشحال است.

خیالبافی. مبالغه براساس واقعیت انجام می‌گیرد، ولی خیالبافی از واقعیت به دور است و از امیال سرکوفته و آرزوهای دست نیافته شخص دروغگو سرچشمه می‌گیرد. البته ممکن است در نظر او فاصله‌ای بین واقعیت و خیال وجود نداشته باشد یا او نخواهد که وجود داشته باشد.

انتظار آدم خیالباف از شنوندگان خود این است که برگفته‌های او صحنه بگذارند، او را ارج نهند، ممتاز بشناسند و برای او شخصیت قائل بشوند. اغلب اوقات رضایت او از این باب حاصل می‌شود. دروغ دیگر در اینجا رایگان نیست.

دروغهای تا حدی ناخودآگاه. دروغ قاعدتاً کنش ذهنی پیچیده‌ای است و مستلزم آن است که شخص دروغگو از حق و باطل شناخت داشته باشد، ولی در نزد او باطل به حق رجحان داشته باشد. او به انگیزه انتخاب خود نیز آگاهی دارد، ولی باید دانست که همه دروغها کامل نیستند و بعضی از آنها توأم با ناخودآگاهی است، به این معنا که اگر بسیاری از دروغها را مانند بسیاری از رفتارهای دیگر انسانی چند منظوره فرض کنیم، متوجه می‌شویم که شخص دروغگو الزاماً به همه منظوره‌های خود از دروغگویی آگاهی ندارد. وانگهی مرز بین راست و دروغ همیشه، برای همه کس روشن نیست. گاهی دروغگو جنبه‌ای از حقیقت را می‌گوید و فکر می‌کند همه حقیقت را گفته است؛ مثلاً به خیال خود با یک دروغ از دوستش دفاع می‌کند، ولی متوجه نیست که

عیبهای دیگر او را نیز با دروغ خود پوشانده و به حق تجاوز کرده است.

حال ببینیم جنبه‌های مختلف دروغ کدامند و تا چه حد ناخود آگاهند. اگر ما از این زاویه به دروغ نگاه کنیم، چهار نوع دروغ داریم: (۱) دروغهای غیر عمدی که حتی قبل از آنکه شخص دروغگو به فریبکاری بیندیشد از او سر می‌زند؛ (۲) دروغهای عمدی بزرگ که با تغییر شکل مبالغه‌آمیز واقعیت شکل می‌گیرند؛ (۳) دروغهایی که آگاهانه و آزادانه گفته می‌شوند، ولی گوینده آن انگیزه حقیقی و اصلی کار خود را نمی‌داند؛ (۴) دروغهای نشانه‌ای که نشانه درگیریهای شدید دروغگو با خود هستند و بیشتر سر درگمی او را می‌رسانند تا سوء نیت او را.

اینک به تشریح هر یک از این دروغها می‌پردازیم:

(۱) دروغهای غیر عمدی. دروغهای غیر عمدی به دروغهایی گفته می‌شود که گوینده آن با نیت قبلی آن را به زبان نیاورده و بعد از گفتن آن متوجه کذب گفته خود می‌شود. این غافلگیری نشان می‌دهد که وی آگاهی روشنی به انگیزه‌هایی که وی را به دروغ کشانده‌اند، نداشته است و اگر می‌داشت از عمل خود پشیمان می‌شد. نیت این دروغگو نیکوست، ولی اشتباهاً از دست او در رفته. میل یا ترسی که در ناخود آگاه او وجود داشته در عمل او تبلور پیدا می‌کند. حال این امیال یا ترسهای ناخود آگاه از چه نوعند؟ در هر شخص چگونه عمل می‌کنند؟ و چگونه به رفتارهای او شکل می‌دهند؟ پاسخ به این پرسشها از حوصله این نوشته خارج است. فقط بگوییم که این گونه دروغها بیشتر در نزد کودکان دیده می‌شود چه میل به آزادی و ترس از بزرگتر در آنها خودبخودی است.

(۲) دروغهای عمدی بزرگ. این نوع دروغها ویژه کسانی است که از ابتدا می‌دانند دروغ می‌گویند، ولی خود از اندازه‌های دروغ خود در شگفت می‌شوند و متوجه می‌گردند که دروغ به این بزرگی برای حل مشکل ضروری نبوده است. دوستی از دوستش کتابی هدیه می‌گیرد که آن را در کتابخانه خود دارد، ولی بلافاصله به او می‌گوید «چه خوب شد، می‌خواستم این کتاب را بخرم». از ترس اینکه دوستش متوجه ناکامی او نشود به دروغی بزرگ متوسل می‌شود، بدون اینکه ضرورت داشته باشد.

(۳) دروغهای آگاهانه با انگیزه‌های ناخود آگاه. در اینجا شخص به ماهیت دروغین کلام یا رفتار خود آگاهی دارد و عمداً آن را به کار می‌گیرد و تصور می‌کند به علت خاصی مرتکب دروغ شده در حالی که عملاً بطور ناخود آگاه برای چیز مهمتری دست به این کار زده است. عده‌ای از مردم دست به این نوع دروغگوییها می‌زنند، چون فکر می‌کنند «اگر راستش را بگویند، کسی حرف آنها را باور نمی‌کند» و به این ترتیب تصویر پررنگتری از واقعیت به دست می‌دهند (آنقدر جمعیت

زیاد بود که جای سوزن انداختن نبود). عده دیگری از مردم حرف راست می‌زنند به امید آنکه امتیاز بیشتری از صداقت خود به دست آورند. آنها با این کار خود راست را بهانه دروغ قرار می‌دهند، مانند کارمندی که با صداقت اولیه در کار، رئیس خود را فریب می‌دهد تا از او بهره بیشتری بگیرد.

شناختن انگیزه‌های ناخودآگاه دروغ همیشه کارآسانی نیست. فهم سخن دختر بچه‌ای که به دوست کوچکش می‌گوید: «تو دیروز بستنی خوردی، من هر روز بستنی می‌خورم» دشوار است و اغلب به مسائلی بر می‌گردد که در طفولیت شکل گرفته‌اند.

۴) دروغ‌های نشانه‌ای. درست است که رفتار بی‌انگیزه و هدف وجود ندارد، ولی در اینگونه دروغها انگیزه مشخصی در کار نیست و دروغ به هنگام تحریک بیهوده حکم تخلیه را پیدا می‌کند. شخص حالت سردرگمی به خود می‌گیرد و دروغ او که آگاهانه گفته می‌شود از سر ناچاری است. مثل این می‌ماند که لجبازی و انتقام جویی و شلوغ کاری و این قبیل واکنشهاست که به شکل دروغ ظاهر می‌شوند. سی‌توان گفت که این نوع دروغها نشانه‌هایی از رفتارهای پیچیده‌ترند و جز مقدمه‌ای بر رفتارهای ناپه‌نجانار نیستند.

در مجموع، به نظر می‌رسد که این دروغ‌های تا حدی ناخودآگاه که بسیاری از انسانها را به دام خود می‌کشاند با درونی‌ترین احساسات آنها سر و کار دارد و به همین دلیل امکان دارد به صورتهای متعدد دیگری نیز وجود داشته باشند که از نظرها پنهان می‌ماند.

دروغ به خود. عبارت دروغ به خود به خلاف ظاهر تناقض گونه آن مورد استفاده بسیاری از انسانهاست. همداد اندکی از آدمها آن را غیر ممکن می‌شمارند. آنها که به خود دروغ می‌گویند از زشتی کار خود می‌کاهند: «این قبیل دروغها ناخودآگاه است»، «این قبیل دروغها دوام ندارد، انسان زود به دروغ بودن آنها پی می‌برد» و از این قبیل ...

ما در این بخش از کار خود ابتدا به انگیزه‌های این نوع دروغ و سپس به امکان وقوع دروغ به خود و سرانجام به مسأله رابطه میان دروغ به خود و دروغ به دیگران خواهیم پرداخت و در پایان به نتیجه‌گیری مختصر از این سه مقوله بسنده خواهیم کرد.

انگیزه‌های اصلی دروغ به خود. سه نوع انگیزه ممکن است به این نوع دروغگویی میدان بدهند: ۱) پنهان کردن تقصیر؛ ۲) پنهان کردن فووتری و حقارت؛ ۳) نادیده گرفتن خطر بیرونی. البته بعضی از دروغها بیش از یک انگیزه دارند؛ مثلاً شخص می‌تواند خطر را نادیده بگیرد یا کوچک بشمارد برای آن که هم نمی‌خواهد کاری را که دنبال می‌کند، متوقف نماید هم می‌خواهد در برابر خطر تسلیم نشده و احساس حقارت ننماید.

۱) پنهان کردن تقصیر. انسان همیشه در جستجوی وجدانی آرام است و به همین دلیل گاهی به خودش دروغ می‌گوید. کسی که مرتکب عمل زشت یا اشتباهی می‌شود برای آن دلیل می‌آورد تا از فشار اخلاقی آن فرار کند. «از ترس اینکه مادرم سرطانی داشته باشد، او را نزد پزشک نمی‌برم» یا «از بیم اینکه فرزندم در برابرم بایستد به رابطه با دوستش اعتراض نمی‌کنم».

۲) پنهان کردن حقارت. احساس حقارت و احساس تقصیر دو روی یک سکه‌اند. انسان می‌خواهد همه صفاتی را که به او آموخته‌اند داشته باشد، نه فقط برای دیگران، بلکه برای خود نیز. در این صورت است که دو احساس حقارت و تقصیر او را به دروغ‌گویی به خود وامی‌دارد «هر که بجای من بود همان کاری را می‌کرد که من کردم».

نادیده گرفتن خطر. بعضی از افراد خطر را کوچک و ناچیز می‌شمارند تا کمتر دچار ناراحتی ناشی از آن بشوند. بعضی دیگر اصولاً در برابر خطر چشم فرو می‌بندند تا آن را نبینند و سرانجام برخی دیگر با خطر کنار می‌آیند، به این معنی که در عین ترسیدن از آن در صدد چاره‌جویی بروی می‌آیند و در عین حال بر ترس خود فائق می‌آیند یا آن را کنترل می‌نمایند. بسیاری از افرادی که برای گریز از دشواری به یکی از طرق بالا به خود دروغ می‌گویند. «پناه بر خدا»، «هر چه باداباد»، ... یا صراحتاً از خطر روی می‌گردانند. البته در همه این موارد آگاهی به خطر وجود دارد، ولی عمل این اشخاص نوعی فرار از واقعیت محسوب می‌شود.

امکان وقوع دروغ به خود و دیگری

برای گفتن دروغ به دیگری سه شرط ضروری می‌نماید: ۱) دروغگو واقعیتی را که می‌خواهد بپوشاند، می‌شناسد؛ ۲) دروغگو به وضوح قصد فریب مخاطب خود را دارد؛ ۳) مخاطب قاعدتاً از واقعیت بی‌خبر است.

در مورد دروغ به خود، دو طرف یک نفرند. بنابراین سه پرسش زیر مطرح می‌شود: اولاً) کسی که به خود دروغ می‌گوید تا چه حد واقعیت را می‌شناسد؟ ثانیاً) قصد واقعی او از این کار چیست؟ ثالثاً) آیا واقعاً گوینده و شنونده دروغ واحدند یا باید به دوگانگی شخصیت اندیشید؟ ۱) میزان شناخت دروغگو نسبت به واقعیت. برای اندازه‌گیری میزان شناخت آدم دروغگو نسبت به واقعیت باید به دو چیز توجه نمود: میزان توجه و میزان آگاهی او نسبت به واقعیت. الف) میزان توجه دروغگو به واقعیت. ذهن آدمی که به خود دروغ می‌گوید معمولاً آشفته است، زیرا نه می‌خواهد واقعیت او را آزار بدهد نه می‌خواهد برای مقابله با آن کوششی بنماید. در دنیای واقعی شرایط مبهم واقعیات از یک سو و دشواری شناخت آنها از سوی دیگر نیز به او

کمک می‌کند که آسانتر از کنار واقعیتها رد شود و به ذهنیت خود در قبال آنها بیشتر اعتماد بورزد. حال اگر واقعیت به نفع او باشد به بزرگ نمایی آن و چنانچه به ضرر او باشد به حقیر نمایی آن دست می‌یازد، مثلاً اگر مبلغ یک میلیون تومان بدهی داشته باشد این وجه در نظر او سنگین جلوه می‌کند و چنانچه همین مبلغ را از کسی طلب داشته باشد، پرداخت آن را برای شخص مقروض همانقدر سنگین نمی‌پندارد، در حالی که یک میلیون تومان در مکان و زمان واحد دارای ارزش واحد است. فقط توجه او به این ارزش واحد است که واحد نیست و دستخوش منافع شخصی اوست.

ب) میزان آگاهی دروغگو نسبت به واقعیت. مسلماً دروغ به خود نتیجه ناآگاهی شخص دروغگو نسبت به واقعیت نیست؛ بلکه بدون شک آگاهی نسبی وجود دارد. حال باید دید آیا میزان این آگاهی چقدر است.

فروید بر این باور است که بسیاری از اعمال ما به طور ناخودآگاه انجام می‌گیرد. به نظر او، آگاهی ذهنی یک استعداد مطلق نیست و برحسب شرایط ذهنی و نیازهای روانی ما پویایی به خود می‌گیرد. مقاومت انسانها در برابر خاطره‌های ناگوار خود از همین رو است. سلامت روانی انسانها تا حدودی بسته به میزان سوقیت آنها در واپس زدگی تصاویر منفی ذهن، یعنی در فراموشی است.

روانشناسی تجربی امروز نیز ادراک را یک فرایند تطابقی، سازگارانه و فعال می‌داند. به عبارت دیگر انسان تا حدود بسیاری وقایع محیط زندگی خود را هر طور بخواهد در ذهن خود سازمان می‌دهد و هرگونه که با تجربیات پیشین او بیشتر سازگاری داشته باشد، آنها را درک می‌کند و به کار می‌گیرد.

مفهوم ناخودآگاه فروید با تجربیات آزمایشگاهی روان شناسان امروز نیز تأیید می‌شود. پس می‌توانیم مطمئن شویم که میزان آگاهی ما نسبت به واقعیتها نه مطلق، بلکه مشروط به شرایطی است که ما در آن قرار گرفته‌ایم. ادراک ما از واقعیت - همانگونه که در مبحث قبل آمد - با خود واقعیت کم و بیش تفاوت دارد.

ابهام و دوگانگی واقعیت و امکان تفسیرهای مختلف آن از یک سو و روگردانی اشخاص از آنچه برای آنها تلخ و ناگوار است از سوی دیگر دروغگویی به خود را مشروعیت می‌بخشد. ندیدن واقعیت تلخ و نفی آن در ذهن، ما را در مورد لزوم آگاهی به شک می‌اندازد و به ما نشان می‌دهد که انسانها در میزان آگاهی خود نسبت به وقایع زندگی خود دخالت می‌کنند و به اصطلاح در برابر واقعیتهای محیط، خود را فریب می‌دهند.

در واقع، باید دانست که آگاهی و شناخت تا این پایه به بشر قدرت داده است. مخاطراتی را نیز در پی دارد. کسانی که در کار شناخت علمی یا هر شناخت مفید دیگر پیش فراول می‌شوند بیشتر در معرض مخاطره قرار می‌گیرند و معمولاً از ساختمان جسمی و روانی محکمتری برخوردارند. آگاهی به درد همه را درمان نمی‌کند، برای همه خوشبختی نمی‌آورد یا دست کم خوشبختی یکسان نمی‌آورد. دلیل وجودی پیشداوری فرار از واقعیت و توسل به دروغ است، دروغی انسانهای ساده همین است. توسل به پیشداوری فرار از واقعیت و توسل به دروغ است، دروغی آسان و نجات بخش ...

۲) قصد واقعی دروغگو از کار خود چیست؟ معمولاً دروغ از قصد و با نیت قبلی گفته نمی‌شود و یک اشتباه نیست. حالا باید دید آیا این شرط شامل دروغگویی به خود نیز می‌شود. آیا می‌توان گفت که شخص دروغگو می‌خواهد خود را به اشتباه بیندازد. این امر غیر معقول و غیر قابل قبول است. پس ناچاریم بگوییم این گونه دروغها غیر عمدی و غیرارادی است که در این صورت دیگر دروغ نیستند و ما دچار تضاد شده‌ایم. برای رفع این تضاد باید دو چیز را از هم تفکیک کنیم: الف) عمدی بودن یا نبودن دروغ؛ ب) قصد دروغگو از دروغگویی.

وقتی ما از دروغ به خود سخن می‌گوییم از رفتار عمدی سخن گفته‌ایم نه از اشتباه مثلاً اتفاقی، ولی این امر بدان معنا نیست که شخص دروغگو عمداً می‌خواهد خود را بفریبد. هدف او خلاصی از یک وضعیت دردآلود و ناگوار است.

۳) مسأله دوگانگی شخصیت. بین دروغ گفتن به دیگری و به خود تفاوت وجود دارد. در مورد اول منظور دروغگو دادن تصویر غلط از واقعیت به دیگری است، در حالی که در مورد دروغ به خود، غیر از تصویر غلط، دنیای متفاوتی مدنظر است، دنیایی بهتر و مطبوعتر، اما غیر واقعی و در عین حال امکان پذیر که شخص برای خود دست و پا می‌کند تا کمتر رنج ببرد. در اینجا قصد فریب در کار نیست. بلکه امید به زندگی بهتر و میل به آرامش بیشتر مطرح است و این جز گرایشی معمولی چیز دیگری نمی‌باشد.

شخص برای دستیابی به این آرمان ممکن است به یکی از سه کار زیر دست بزند:

الف) نفی خطا. بیشتر دروغهای توجیهی، درگیرهای درونی شخص با خود را پوشش می‌دهد. کاری را می‌خواهیم انجام بدهیم، ولی وجدان ما اجازه انجام آن را به ما نمی‌دهد، پس سعی می‌کنیم دلیلی برای انجام آن بیاوریم تا وجدان خود را آرامش ببخشیم. البته هنگامی این روش موفقیت آمیز است که وجدان شخص دستخوش تزلزل باشد.

ب) نفی خطر. گاهی انسانها شناخت خود را نسبت به واقعیتها نادیده می‌گیرند؛ زیرا واقعیتها

همیشه با امیال آنها سازگاری ندارند. آنها به دنبال واقعیت‌های دیگری می‌روند که با امیال و آرزوهای خود همخوانی بیشتر داشته باشند. در اینجا مفهوم واقعیت نرمش بیشتری پیدا می‌کند و اهمیت اصلی خود را در ذهن انسانها کم یا زیاد از دست می‌دهد، موتورسوار لذت سرعت را واقعیتی بزرگتر از ذلت سانحه - که تازه احتمالی است - قلمداد می‌کند و مسأله را به صورت تصنعی برای خود حل می‌نماید.

ج) نفی حقارت و ناتوانی. در اینجا مسأله میل به قدرت مطرح می‌شود که با هیچ واقعیت مخالفی جز بی‌لیاقتی خود انسان برخوردار. در این صورت انسان - حتی در خیال هم که شده - به طرف قدرت پیش می‌رود و خود را قوی می‌پندارد و آماده مسابقه با حریف می‌شود. پس اولاً وجدان او دیگر مانند نفی خطا و نفی خطر وی را آزار نمی‌دهد و ثانیاً او می‌تواند به احساس برتری کاذب خود نسبت به واقعیت وجود ضعف خود بی‌هیچ مانعی میدان بدهد چون با کس دیگری جز خود طرف نیست.

اکنون با توجه به مطالب بالا خواهیم توانست در مورد قصد واقعی دروغگو از کار خود نتیجه بگیریم که ۱) دروغ به خود مانند دروغ به دیگری رفتاری ارادی است و اشتباهی در کار نیست؛ ۲) مقصود از این نوع دروغگویی اجتناب از وضعیتهای ناگوار و دردناک است؛ ۳) کسی که به خود دروغ می‌گوید به تصورات و باورهای دیگری آسیب نمی‌رساند، بلکه برای بهبود وضعیت خود دست به عمل می‌زند؛ ۴) وقتی دروغ به خود، شخص دروغگو را با خود درگیر می‌کند، حالت فریب دیگری را به خود می‌گیرد (دیگری در اینجا می‌تواند وجدان اخلاقی او یا آگاهی او به واقعیت باشد؛ ۵) دوگانگی شخصیت در مورد دروغ به خود گاهی ممکن است حالت جدی تری بگیرد و دروغگویی شخصیت اول به شخصیت دوم در بعضی موارد به او آسیب برساند؛ ۶) در نهایت هیچکس قصد فریب عمدی خود را به عنوان خود ندارد. از نتایج شش‌گانه بالا می‌توان نتیجه گرفت که تناقضی که در این نوع دروغها در ابتدای همین بخش بدان اشاره شد وجود خارجی ندارد.

رابطه میان دروغ به خود و دروغ به دیگری. حال که تا حدی مسأله دروغ به خود روشن گردید به رابطه آن با دروغ به دیگری خواهیم پرداخت. بین این دوگونه دروغ، سه نوع رابطه می‌توان پیدا کرد که به صورت سه پرسش مطرح می‌شوند:

۱) تا چه حد دروغ به دیگری دروغ به خود را به دنبال خواهد داشت؟ برای گفتن دروغ به دیگری شخص دروغگو خود باید واقعیت را بشناسد، اما شناخت واقعیت مانع از دروغگویی به

خود نمی‌شود. برعکس، دروغ نوع اول اغلب دروغ نوع دوم را در پی دارد و این پیوند به سه طریق برقرار می‌شود: الف) شخصی که به دیگری دروغ می‌گوید به خود نیز دروغ می‌گوید تا احساس تقصیر گریبان او را نگیرد. البته چنین شخصی ممکن است دروغ را از راست تمیز ندهد؛ ب) شخص دروغی را که به دیگری می‌گوید خود نیز آن را باور می‌کند، زیرا اولاً دروغ گفته شده با میل و سلیقه او همخوانی دارد، ثانیاً تصاویر ذهنی دروغگو با نوع دروغی که می‌سازد فاصله چندانی ندارد. دروغ به دیگری و دروغ به خود یکدیگر را استحکام می‌بخشند یا تکمیل می‌کنند؛ ج) شخصی که به دیگری دروغ می‌گوید اغلب بی‌آنکه متوجه باشد به خود نیز بد می‌کند، مانند بیماری که واقعیت را از پزشک معالج خود پنهان می‌دارد.

۲) تا چه حد دروغ به خود، دروغ به دیگری را در پی خواهد داشت؟ مسلماً کسی که به خود دروغ می‌گوید به طریق اولی به دیگری نیز دروغ می‌گوید. دروغگویی به خود فقط یک مسأله شخصی و ذهنی نیست، بلکه یک امر اجتماعی نیز هست. کسی که عیب خود را در خلوت خویش می‌پوشاند، وقتی به خیابان می‌رود همین کار را انجام می‌دهد. به قول معروف «کسی که به خودش رحم نکند هرگز به دیگران رحم نخواهد کرد».

۳) به هم پیوستگی دو نوع دروغ (به دیگری و به خود). در دو مورد قبلی دو نوع دروغ را به عنوان دو پدیده جدا از هم در ارتباط قرار دادیم، ولی در بعضی موارد نمی‌توان بین آنها حد و مرزی قائل شد، زیرا فرد چنان به بازی با خود سرگرم می‌شود که گویی برای دیگران بازی می‌کند. بیماران هیستریک از این نوع افرادند. بیمار بی‌آنکه از نظر فیزیولوژیک عیبی داشته باشد خود را به بیماری می‌زند (در بسیاری از موارد به طور ناخودآگاه) و دیگران را نیز در آن سهیم می‌گرداند. بیماری وی که نمایشی بیش نیست همه را متأثر می‌کند. بسیاری از بیماران روانی از این نوعند.

نتیجه

واقعیت عینی در ذهن انسان به حقیقت ذهنی تبدیل می‌شود و حقیقت ذهنی به واسطه رفتارهای غیرکلامی و کلامی، بویژه به مدد زبان - این ابزار جادویی و سلاح دفاعی - به دیگران تحمیل می‌گردد. به نظر می‌رسد همه چیز در زبان طوری طراحی شده و کارکردها و قالبهای زبان طوری شکل گرفته‌اند که انسان - این حیوان ناطق - تسهیلات و امکانات غیرقابل تصویری را برای تحمیل حقایق خود به دیگران در اختیار دارد.

بسیاری عقیده دارند که جامعه اعم از خانواده و مدرسه و سایر اجتماعات منشأ دروغگویی

و بستر فریبکاری است. چگونه ممکن است اینطور باشد؟

در درون هر جامعه، پرخاشجویی مهار و تنبیه می‌شود. قوانین و آداب و معاهدات، روابط انسانها را تنظیم می‌کنند و طبیعی است که عده‌ای از همین انسانها خود بخود پا را از محدوده مجاز بیرون بگذارند. هر چه فضای این محدوده تنگتر باشد، دامنه تقلب و انحراف و دروغ فزونی می‌گیرد.

در مجموع افراد برای خوشایند خود دروغ نمی‌گویند بلکه برای حل مشکلات خود و ادامه حیات به این کار مبادرت می‌ورزند. در شرایط بحرانی، بازار دروغ بالا می‌گیرد و قانون و اخلاق زیر پا گذارده می‌شود. در مواقع عادی، قاعده‌های بازی، رابطه‌های انسانی را ثبات می‌بخشند و تمایلات آدمیان را مهار می‌کنند و محدودیت ایجاد می‌کنند. در اینجا، یعنی در مواقع بحران، کاستن از محدودیتها ماشین دروغ را به کار می‌اندازد.

نمی‌توان ادعا کرد که تمدن دروغ را پدید آورده است، اما دروغ نشانه شکست نسبی تمدن است، نشانه بازگشت به خشونت و بربریت به صورت قانونی آن. در کنار دروغهای مبارزاتی، دروغهای خیرخواهانه نیز وجود دارد. بهرحال دروغ عملی است کلامی یا غیرکلامی که با آن می‌توان بر دیگران تأثیر گذاشت: به آنها فرمان داد، آنها را به زانو در آورد، به تقلید از خود واداشت یا اعتماد آنها را جلب نمود. زبان ما و ادراک ما از واقعیتها ابزارهای ما برای انقیاد انسانهاست.

مبارزه با دروغ دشوار است زیرا: اولاً بسیاری از دروغها هرگز فاش نمی‌شوند چون راست پنداشته می‌شوند؛ ثانیاً رازداری ایجاب می‌کند که بسیاری از اطلاعات پنهان بمانند، چه اگر فاش بشوند ممکن است آسیبهای خطرناکتر از دروغ به بار بیاورند. ثالثاً مبارزه برای زندگی ضروری است و دروغ ابزاری در خدمت این مبارزه است، پس خود به خود ضروری است. در مورد دروغ به خود نیز باید گفت که مبارزه با تصاویر منفی ذهنی، مانند احساس تقصیر، احساس حقارت و احساس خطر که سدهای راه خوشبختی اند، نوعی مبارزه برای زندگی است.

دروغ چه به خود گفته شود چه به دیگری چیزی جز مبارزه در راه زندگی بهتر (حداقل به نظر خود دروغگو) نیست. از این رو اهمیت مبارزه با دروغ ضرورت خود را تا حدودی از دست می‌دهد و مسأله به صورت دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه «چگونه باید به نزاع بین انسانها پایان داد».

1. Hachet, Pascal; *Le mensonge indispensable*, Paris, Armand Colin, 1999.
2. Durandin, Gury; *Les fondemens du mensonge*, Paris, Flammarion, 1972, 451 p .
3. نیچه، فردریش؛ «حقیقت و دروغ به مفهومی غیر اخلاقی»؛ ترجمه مراد فرهادپور، مجله ارغنون، سال اول، پاییز ۱۳۷۳، شماره ۳.
4. Tarde, Gabriel; *Les lois del' Imitation*; Paris, Alcan, le Edition, 1994.
5. کتبی، مرتضی؛ «جایگاه دروغ و الگوهای رفتاری آن در روابط اجتماعی ما»؛ نامه علوم اجتماعی، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، شماره ۱۲، صص ۱۳۷ - ۱۵۶.

«ایها الناس انه ليس بين الله و بين احد نسب و لا امر يؤتیه به خیراً او یصرف عنه
شراً الا العمل، الا لایدعین مدع و لایتمنین متمن والذی بعثنی بالحق لاینجی إلا
عمل مع رحمة و لو عصیت لهویت اللهم هل بلغت؟».

رسول اکرم (ص)

ای مردم بین خدا و هیچکس رابطه خویشاوندی نیست و هیچ رابطه
دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود، وجود ندارد جز
عمل. بنگرید هیچکس ادعای گزاف نکند، هیچکس آرزوی خام در دل
نپرورد. قسم به خدایی که مرا براستی برانگیخت، چیزی جز عمل توأم با
رحمت خدا سبب رستگاری نمی‌گردد و اگر من هم نافرمانی می‌کردم،
سقوط می‌کردم - خداوند! آیا (پیامت را) رساندم؟